

برگی از تاریخ قضاوت؛ بررسی زندگانی و آثار قاضی ابوعلی تنوخی

محمدجواد محمدپور^۱

چکیده

در گستره تاریخ اسلام، خاندانی که سه نسل از آن پی‌درپی در منصب قضاوت فعالیت کنند، بسیار اندک است. خاندان قاضی تنوخی از نمونه‌های ممتاز این گروه به شمار می‌آیند؛ پدر، پسر و نوه در قرون چهارم و پنجم هجری از چهره‌های شاخص دستگاه قضایی خلافت عباسی بودند. از آنجا که بخش قابل توجهی از قلمرو تحت قضاوت آنان در سرزمین‌های ایرانی قرار دارد، بررسی زندگی و آثارشان، به‌ویژه قاضی ابوعلی تنوخی، زمینه مناسبی برای مطالعه تاریخ قضاوت و نظام حقوقی ایران در بستر تمدن اسلامی فراهم می‌کند. این پژوهش با روش توصیفی - تحلیلی و با بهره‌گیری از منابع تاریخی، به معرفی زندگی تنوخی و تحلیل دو اثر برجسته او، نشوار المحاضره و الفرج بعد الشده، می‌پردازد. در بررسی این آثار، جنبه‌های اخلاقی و رفتاری قضات، برداشت تنوخی از عدالت و جایگاه قاضی در جامعه اسلامی تحلیل می‌شود. نتایج پژوهش نشان می‌دهد که تنوخی در قالب روایت‌های تاریخی، نوعی نگرش اخلاقی به قضاوت ارائه می‌کند که با ارزش‌های فرهنگی ایران و مبانی دینی درهم‌تنیده است. از این‌رو، مطالعه آثار او می‌تواند شناخت عمیق‌تری از تاریخ اندیشه حقوقی و اخلاق قضایی در ایران به دست دهد.

واژه‌های کلیدی: تنوخی، تاریخ قضاوت، اخلاق قضات، حقوق و عدالت در اسلام، دستگاه قضایی عباسی

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۱۲/۲۵

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۱۲/۱

۱. دانشجوی دکتری حقوق عمومی، دانشکده حقوق، دانشکدگان فارابی، دانشگاه تهران

M_jabad2015@yahoo.com

۲۷

مقدمه

اگرچه آثار تنوخی در مطالعات ادبی و تاریخی جایگاهی شناخته شده دارند، اما پرسش اصلی این پژوهش آن است که: آیا می‌توان میان حکایات تاریخی تنوخی و تاریخ اندیشه حقوقی و اخلاق قضاوت در تمدن اسلامی - ایرانی ارتباطی روشمند برقرار کرد؟ به بیان دیگر، تا چه اندازه می‌توان «نشوار المحاضره» و «الفرج بعد الشدة» را به مثابه منابع دست اول برای فهم فرهنگ قضایی، جایگاه قاضی و تعریف عدالت در عصر عباسی تحلیل کرد؟

بررسی شخصیت و آثار تنوخی از چند جهت قابل توجه است: ۱- کمپایی نمونه چندنسلی قضاوت که استمرار فکری و نهادی را منعکس می‌کند؛ ۲- گستره جغرافیایی فعالیت قضایی در سرزمین‌های ایرانی که امکان مطالعه تعامل سنت‌های حقوق ایرانی و اسلامی را فراهم می‌سازد؛ ۳- ماهیت خاص آثار تنوخی که نه صرفاً تاریخ‌نگاری، بلکه روایت‌هایی از سلوک قضات، اخلاق حرفه‌ای، شیوه دادرسی و معیارهای عدالت را در قالب حکایات اصیل ثبت کرده است؛ ۴- کمبود پژوهش‌های حقوقی درباره آثار تنوخی، درحالی که بعد ادبی آثار او به شکل وسیعی بررسی شده است

اهداف این مقاله تحلیل زندگی و فعالیت قضایی خاندان تنوخی با تأکید بر ابوعلی تنوخی است. استخراج تلقی تنوخی از عدالت، اخلاق قضاوت و جایگاه قاضی. در همین راستا، تحلیل دو اثر او برای استخراج دلالت‌های حقوقی - اخلاقی از دل روایت‌های تاریخی اهمیت پیدا می‌کند. آنچه از بررسی دیدگاه‌های تنوخی در حوزه مطالعات ایران‌شناسی قابل استفاده است، نقش سنت‌های فرهنگی ایران در شکل‌دهی به اندیشه قضایی در آثار وی می‌باشد. به همین منظور، فرضیه مقاله بر این مبناست که تنوخی، در آثار خود، قضاوت را نه صرفاً نهادی اداری، بلکه رسالتی اخلاقی و فرهنگی می‌داند که میان ارزش‌های اسلامی و سنت‌های ایرانی پیوند برقرار می‌کند

این مقاله با روشی توصیفی - تحلیلی و مبتنی بر: مطالعه متون تاریخی و تراجم است. خوانش تحلیلی آثار تنوخی با تمرکز بر حکایات قضایی؛ استخراج مفاهیم حقوقی، اخلاقی و نهادی از لابه‌لای روایت‌های تاریخی؛ مقایسه محتوای آثار با ساختار و هنجارهای قضایی عصر عباسی. در این چارچوب، پژوهش حاضر نقش آثار تنوخی را نه صرفاً در مقام منابع ادبی، بلکه به‌عنوان متونی برای تحلیل فرهنگ حقوقی و اخلاق قضاوت بررسی می‌کند

و تلاش دارد نشان دهد چگونه روایت‌های تاریخی می‌توانند مبانی نظری عدالت و اخلاق قضایی را آشکار کنند

پیشینه پژوهش

بیشتر پژوهش‌های موجود درباره تنوخی، بر جنبه‌های ادبی، زبان‌شناختی و تاریخ‌نگاری آثار متمرکز بوده‌اند. پژوهش‌هایی درباره وام‌واژه‌های فارسی در «نشوار المحاضره»، ساختار حکایات، یا روش تاریخ‌نگاری تنوخی وجود دارد؛ اما جنبه حقوقی و اخلاق قضایی آثار او کمتر محل توجه بوده است و تحلیل علمی رابطه میان روایت‌های تنوخی و فرهنگ قضایی عصر عباسی، خلایی پژوهشی محسوب می‌شود

قاضی ابوالقاسم علی بن محمد بن ابی فهم تنوخی

تنوخی به فتح تاء، مطابق آنچه در کتاب الانساب سمعانی ذکر شده است: «[اسم] منسوب به تنوخ است و تنوخ نام گروهی از قبایل است که در قدیم در بحرین اجتماع کردند و با یکدیگر پیمان یاری بستند و در آن منطقه اقامت کردند؛ تنوخ (به ضم تاء) به معنای اقامت و مقیم شدن است...». گروهی از این جماعت نیز در مَعْرَة نعمان ساکن شدند که اکثرشان از فضلا و علما بودند؛ از جمله این افراد می‌توان به شاعر بزرگ ابوالعلائی معری اشاره کرد (سمعانی، ۱۹۸۰: ۹۰-۹۳)

قاضی ابوالقاسم علی بن محمد بن ابی فهم تنوخی، در ذی‌الحجّه سال ۲۷۸ق. در انطاکیه متولد شد؛ در جوانی به بغداد رفت و کلام را مطابق مذهب معتزله و فقه را مطابق مذهب ابوحنیفه آموخت و از اشخاص متعددی استماع حدیث کرد. برخی از جمله قاضی نورالله شوشتری در کتاب مجالس المؤمنین (شوشتری، ۱۲۶۸: بدون صفحه) و همچنین علامه امینی در کتاب الغدیر خود، قاضی ابوالقاسم را شیعه به شمار آورده‌اند؛ علامه در الغدیر در ذیل بحث از قصیده ابن معتز در مفاخره به عباسیان و ذم فرزندان ابوطالب نام شعری را که به مقابله با ابن معتز در آمده و اشعاری در رد او و عباسیان سروده‌اند، ذکر کرده که از جمله آنها قاضی ابوالقاسم تنوخی است که قصیده‌ای در ۸۳ بیت سروده و مطلعش این است:

من ابن رسول الله و ابن وصیّه الی مدغل فی عقبه الدین ناصب (امینی، ۱۹۹۴: ۴۵۰)

علامه امینی او را متظاهر به تشیع می‌داند و پس از نقل اقوال مختلف صاحبان تراجم و تاریخ، مذهب او را در اصول معتزلی، در فروع حنفی و در اصل زیدی می‌داند و مؤید او نیز

قول مسعودی در مروج الذهب است که تنوخی را در عداد معتقدان به مذهب زیدی آورده است (امینی، ۱۹۹۴: ۴۵۸). البته مسعودی در مروج الذهب، ابوالقاسم تنوخی را از بریدیین می‌داند نه از زیدیه و احتمالاً نظر علامه مبنی بر زیدی بودن ابوالقاسم تنوخی ناشی از اختلاف عبارت مسعودی در نسخه‌های مختلف از کتاب اوست؛ در واقع عبارت «زیدی» می‌تواند تصحیفی از «بریدی» باشد؛ مسعودی چنین می‌گوید: «...منهم ابوالقاسم علی بن محمد بن داود بن فهم التنوخی الانطاکی و هو فی وقتنا هذا و هو سنه اثنتین و ثلاثین و ثلاثمائه بالبصره فی جمله البریدیین...» (مسعودی، ۲۰۰۵: ۲۵۵). ابوالقاسم پاینده ترجمه این عبارت را چنین آورده است که: «...ابوالقاسم علی بن محمد بن داود بن فهم تنوخی انطاکی از آن جمله است. این شخص به روزگار ما یعنی به سال سیصد و سی و دوم زنده است و در بصره به صف بریدیان است...» (مسعودی، ۱۳۸۲: ۷۰۱)

بریدیان یا آل برید حکومتی مستقل بودند که از سال ۳۱۶ تا سال ۳۳۲ ق. بر بخش‌هایی از قلمرو خلافت عباسی از جمله واسط، بصره و اهواز حکومت کردند و چندی هم بغداد را در تصرف داشتند، اما نتوانستند مدت زیادی آن را حفظ کنند. افراد شاخص این حکومت سه برادر بودند که مهمترین و بزرگترین ایشان ابو عبدالله بریدی بود. در سال ۳۱۶ ق. اوضاع خلافت عباسی دچار آشفتگی شده بود، ابو عبدالله برادر خود ابوالحسین را به بغداد فرستاد تا بتواند حکومت اهواز را به دست آورد. هنگامی که ابن مقله وزیر خلیفه شد، ابو عبدالله با پرداخت ۲۰ هزار دینار رشوه توانست حکومت تمام اهواز به جز شوش و جندی شاپور را به دست آورد (ابن اثیر، بی‌تا: ۱۱۵۵). در سال ۳۱۸ ق. و زمانی که ابن مقله عزل شد، مقتدر عباسی نامه‌ای به احمد بن نصر الحاجب نوشت تا برادران بریدی را دستگیر کند و حکومت اهواز را از ایشان مسترد دارد. هنگامی که ایشان به بغداد رفتند، مقتدر در قبال آزادی ایشان مقدار ۴۰۰ هزار دینار طلب کرد و گمان کرد که ایشان توان پرداخت این مقدار را ندارند، اما بریدیان این مبلغ را پرداختند و آزاد شدند (ابن اثیر، بی‌تا: ۱۱۶۴). در سال ۳۲۳ ق. بریدیان در اوج شوکت و عظمت بوده و حکومت خود را بر اهواز و نواحی آن تثبیت کرده بودند و چندان به عدل نیز با مردم رفتار نمی‌کردند و در گرفتن مالیات و خراج سخت‌گیری و خشونت بسیاری اعمال می‌کردند. بریدیان بعد از مدتی کشمکش و جنگ توانستند در سال ۳۲۵ ق. بصره را تصرف کنند (ابن اثیر، بی‌تا: ۱۱۹۳). حکومت بریدیان پس از فراز و فرود بسیار در سال ۳۳۲ ق. با قتل ابویوسف بریدی توسط

برادرش ابوعبدالله و مرگ ابوعبدالله بریدی از بین رفت و پس از درگذشت ابوالقاسم پسر ابوعبدالله بریدی در سال ۳۴۹ق. برای همیشه منقرض شد.

همکاری و تمایل ابوالقاسم تنوخی نسبت به بریدیان در تاریخ ثبت شده است و قاضی ابوعلی تنوخی نیز در «نشوار المحاضر» اشاراتی به این موضوع دارد؛ در همان اوان که سطوت و قدرت بریدیان رو به افزایش نهاده و منزلت ایشان روزبه‌روز در تزايد بود، ابوالقاسم تنوخی به خدمت ایشان در آمد و بریدیان تنوخی را به‌واسطه هوش و فطانت سرشارش مستشار خود قرار دادند. همچنین تنوخی در سال‌های ۳۲۴، ۳۲۵ و ۳۲۶ق. به‌عنوان پیک و رسول بریدیان خدمت می‌کرده است (تنوخی، ۱۹۹۵: ۱۸). کلام مسعودی از این حیث اهمیت دارد که معاصر بریدیان و ابوالقاسم تنوخی بوده و بیشتر از بقیه مورخان این امکان را داشته که به حقایق امر آگاهی پیدا کند. اینکه تنوخی در سال ۳۳۲ق. در بصره حضور داشته است نیز مؤید گرایش تنوخی به بریدیان است.

قاضی ابوالقاسم همچنین هندسه، نجوم و احکام نجوم را به خوبی می‌دانست و استاد او را در این علم، بنائی ذکر کرده‌اند که گویا صاحب زیج هم بوده است (امینی، ۱۹۹۴: ۴۵۰). تنوخی نیز به دانش و توانایی پدرش در این علم اذعان کرده و حکایتی در این مورد از او نقل کرده است (تنوخی، ۱۹۹۵: ۳۲۹). نکته‌ای که باید بدان اشاره کرد و اهمیت فراوان دارد این است که مطابق مراجعه و تتبعی که در کتب مختلف شده است، در هیچ‌یک از کتب معاجم و تاریخ نامی از شخصی به نام البنائی به‌عنوان منجم و صاحب زیج در آن دوران نیامده است. اگر او را صاحب زیج معرفی نکرده بودند، این احتمال وجود داشت که منجمی با این نام در آن دوران زندگی کرده باشد و چندان شناخته شده هم نباشد، اما چون او را صاحب زیج دانسته‌اند بایستی در کتب مربوط به اعلام و کتاب‌شناسی نامی از او می‌آمد (حاجی خلیفه، بی‌تا: ۹۶۴). به‌هرروی آنچه مقرون به صحت است قول یاقوت حموی است که استاد نجوم تنوخی را البتانی ذکر کرده است (حموی، ۱۹۹۳: ۱۸۷۲). ابوعبدالله محمد بن سنان بن جابر البتانی از مشاهیر منجمان اسلامی و از بزرگترین دانشمندان و ریاضی‌دانان عصر خود بود. البتانی اهل بتان از شهرهای منطقه حران بود و مدت بسیار زیادی از عمر خویش را در شهر رقه مشغول مطالعه، رصد و تدریس بود. البتانی در سال ۳۱۷ق. در نزدیکی سامرا درگذشت (مدرس تبریزی، بی‌تا: ۲۲۶). از تألیفات مهم او که شهرت فراوانی دارد «زیج صابی» یا «زیج البتانی» (طهرانی، ۱۹۸۳: ۸۰) است.

هم‌زمانی و نزدیکی مکانی تنوخی و البتانی در آن دوران و یادآوری این نکته که هر دو در نواحی شام به سر می‌بردند و مولد و منشأ ایشان همان سرزمین بود و همچنین صاحب زیج بودن البتانی، مؤید این نکته است که استاد نجوم تنوخی همان البتانی بوده است. ضمن اینکه البنائی تصحیفی از البتانی است و این هم نکته‌ای شایان توجه است.

تنوخی شعر را نیکو می‌سرود و دارای دیوان شعری نیز بود. او در سال ۳۱۰ ق. و در سن ۳۳ سالگی، برای نخستین بار از جانب قاضی ابوجعفر احمد بن اسحاق بن بهلول تنوخی در زمان خلافت المقتدر بالله قضاوت شهرهای عسکر مُکرم، شوشتر و جندی‌شاپور را عهده‌دار شد (تنوخی، ۱۹۹۵: ۱۳۶). سپس مناصب قضاوت در کوره واسط، کوفه، سقی فرات، برخی نواحی مرزی شام، اَرجان و کوره شاپور را بر عهده گرفت (امینی، ۱۹۹۴: ۴۵۵). همچنین از جانب خلیفه عباسی المطیع لله منصب قضاوت را در اهواز، ایذه و جُند حمص بر عهده داشت. او پس از مدتی از کار قضاوت معزول شد. سپس به قصد امیر سیف‌الدوله‌ی حمدانی رفت و سیف‌الدوله او را گرامی داشت و نامه‌ای به مرکز خلافت در بغداد نوشت تا مجدداً او را به کار قضاوت گماشتند

قاضی ابوالقاسم تنوخی با بزرگان عراق روابط خوبی داشت و ایشان نیز بسیار به او احترام می‌گذاشتند و جانب او را نگاه می‌داشتند. همچنین او را از هم‌نشینان و دوستان نزدیک مهلبی وزیر می‌دانند (ثعالبی، ۱۹۸۳: ۳۹۳). ابوالقاسم تنوخی دارای حافظه‌ای بسیار قوی بود و حکایاتی عجیب از قوت حافظه او نقل شده است؛ از جمله فرزند او در کتاب «نشوار المحاضره» از قول پدر خود داستان مطولی را نقل می‌کند (تنوخی، ۱۹۹۵: ۱۴۱). قاضی ابوعلی نقل می‌کند که پدر و پدربزرگش از اشعار ابوتمام و بختری، دو بیست قصیده در حافظه داشتند و این غیر از مقداری بود که از شعرای دیگر حفظ کرده بودند؛ قاضی ابوعلی از قول پدرش می‌گوید: پدرم و پیرمردان شام می‌گفتند: هر کس از ابوتمام و بختری چهل قصیده حفظ کرده باشد و خودش شعر نگوید، درازگوشی در پوست انسان است، لذا من هم شعر می‌گفتم درحالی که کمتر از بیست سال داشتم (تنوخی، ۱۹۹۵: ۱۴۲). همچنین قاضی ابوعلی بیان می‌کند که پدرش بیست هزار حدیث نیز در حافظه داشت (تنوخی، ۱۹۹۵: ۲۰۳).

تألیفاتی را نیز برای قاضی ابوالقاسم ذکر کرده‌اند؛ از جمله او را دارای رسالاتی در علم عروض، قافیه و فقه می‌دانند (امینی، ۱۹۹۴: ۴۵۷). گویا قاضی ابوالقاسم صاحب دیوان

شعری نیز بوده است که بسیاری از اشعار آن از دست رفته‌اند و آقابزرگ تهرانی در الذریعه دیوان او را تحت عنوان «دیوان التنوخی الكبير» آورده است (طهرانی، ۱۹۸۳: ۱۷۸). همچنین آقابزرگ اثر دیگری را نیز تحت عنوان «کتاب المذاکره» آورده است و آن را به قاضی تنوخی نسبت داده است، اما خود نیز تردید دارد و مطمئن نیست که حاصل قلم کدام یک از افراد خانواده تنوخی است و احتمال می‌دهد که متعلق به ابوالقاسم تنوخی باشد و ما نیز آن را در همین موضع ذکر کردیم. گویا سید بن طاووس در کتاب «الاصطفاء فی تواریخ الملوک و الخلفاء» از آن ذکر می‌کند که میان آورده است و آقابزرگ حدس می‌زند که در موضوع تاریخ نوشته شده باشد (طهرانی، ۱۹۸۳: ۲۵۴). به‌رحال موضوع انتساب این اثر به تنوخی محل تردید است.

قاضی ابوعلی می‌گوید: «آنچه از اشعار پدرم از بین رفت بسیار بیشتر از چیزی است که از او باقی مانده است». یکی از علل کمبود تألیفات او تصدی منصب قضاوت است که به او چندان مجال تألیف و تصنیف نداده بود. قاضی ابوالقاسم در ربیع‌الاول سال ۳۴۲ در بصره وفات یافت (ابن جوزی، ۱۹۹۵: ۹۰) و در مقبره‌ای که در شارع مبرد خریده بود، دفن شد (سمعانی، ۱۹۸۰: ۹۳). مقدار پنج هزار درهم از بدهی‌ها و دیون او را مهلبی وزیر پرداخت کرد و بر پیکر او نماز خواند (تنوخی، ۱۹۷۸: ۳۳).

قاضی ابوعلی محسن^۱ بن علی بن محمد تنوخی

ابوعلی تنوخی ادیب، شاعر و قاضی معروف در سال ۳۱۷ق. (ابن خلکان، بی‌تا: ۴۰۱) در بصره متولد شد. او قضاوت برخی نواحی را عهده‌دار بود. اولین سماع حدیث او را در سال ۳۳۳ق یعنی در سن ۱۶ سالگی ذکر کرده‌اند (تنوخی، ۱۹۹۵: ۱۵). خود او ضمن حکایتی نقل می‌کند که در سال ۳۳۵ق. در بصره در مکتب مشغول تحصیل علم بوده است (تنوخی، ۱۹۷۸: ۳۲). او در بصره از افراد متعددی سماع حدیث کرد. سپس به بغداد رفت و در آنجا رحل اقامت افکند و تا هنگام وفات خود نیز حدیث روایت می‌کرد (ذهبی، ۲۰۰۶: ۸۱). علامه امینی مذهب او را مانند پدرش ذکر می‌کند، اما شواهد تشیع را در او قوی‌تر از پدرش می‌داند (امینی، ۱۹۹۴: ۴۵۴). در سال ۳۴۹ق. از جانب ابوالسائب عتبه بن عبیدالله

۱. محسن بر وزن مصدق

همدانی قضاوت قصر، بابل و برخی نقاط دیگر را عهده‌دار شد (ابن خلکان، بی‌تا: ۱۶۲). در سال ۳۶۳ق. منصب قضاوت را در واسط به عهده داشت. مطابق قول خودش در کتاب «نشوار المحاضر» در زمان ابوالعباس ابن ابی شوارب قاضی القضاة وقت، متصدی منصب قضاوت و صاحب حکم در تکریت، دَقوقاء، خانيجار، قصر ابن هبیره، جامعین، سورها، بابل، ایغارین و حُطَرَنیه بود (حموی، ۱۹۹۳: ۲۲۸۰). در جایی دیگر عنوان می‌کند که در زمان خلیفه المطیع لله و عزالدوله ابن بویه عهده‌دار قضاوت در عسکر مکرّم، ایذه و رامهرمز نیز بوده است (تنوخی، ۱۹۹۵: ۱۶). همچنین به نیابت از قاضی ابوبکر ابن قُرَیبه قضاوت اهواز را نیز بر عهده داشت (حموی، ۱۹۹۳: ۲۲۸۰). تصدی منصب قضاوت سامرا را نیز برای او ذکر کرده‌اند (ابن تغری بردی، ۱۹۷۰: ۱۶۸). همچنین از بعضی از قصص منقول در کتاب «الفرج بعد الشده» بر می‌آید که او در حرّان، حلوان، واسط، جزیره ابن عمر، کوفه و موصل نیز قضاوت می‌کرده است (تنوخی، ۱۹۷۸: ۳۴). آن‌طور که خود تنوخی در مقدمه «نشوار المحاضر» بیان می‌کند سال‌ها دور از بغداد بوده و بعد از مدت‌ها غیبت در سال ۳۶۰ق. وارد بغداد شده است (تنوخی، ۱۹۹۵: ۱۰)؛ اما نکته‌ای که باید به آن توجه کرد این است که تنوخی در ضمن یکی از حکایات «نشوار المحاضر» می‌گوید که در اوایل دهه ۳۵۰ق. در بغداد بوده است (تنوخی، ۱۹۹۵: ۲۹). تنوخی در سال‌های ۳۵۶، ۳۵۷ و ۳۵۸ق. به‌واسطه قضاوت در اهواز و نواحی آن چنانکه اشاره کردیم، در اهواز حضور داشته و خانه او نیز در بغداد بوده است (تنوخی، ۱۹۷۸: ۳۸). در سال ۳۶۶ق. او کاتب قاضی القضاة ابن ابی شوارب نیز بوده است (دهستانی، ۱۳۵۵: ۵). او همچنین در سال ۳۶۹ق. خطبه عقد نکاح خلیفه الطائع لله با دختر عضدالدوله را خوانده است (تنوخی، ۱۹۹۵: ۲۶۲).

از جمله افراد مشهور و مهمی که با ابوعلی تنوخی به طریقی اعم از مکاتبه، مذاکره و دوستی در ارتباط بودند، باید به افراد زیر اشاره کرد: ابوالفرج علی بن حسین اصفهانی، ابومحمد جعفر بن وَرَقاء شیبانی، مهلبی وزیر، ابوالحسن احمد بن یوسف تنوخی، قاضی ابوالحسن علی بن محمد تنوخی، قاضی ابوبکر محمد بن عبدالرحمن معروف به ابن قریبه، ابوبکر صولی، قاضی ابوحامد خراسانی، ابوالطیب احمد بن حسین متنّبی، ابوالعالی معری ابوعلی تنوخی صاحب تألیفات مهم و ارزشمندی است که در ذیل عنوان می‌شود:

۱. الفرج بعد الشده

۲. نشوار المحاضر و اخبار المذاکره

۳. المُسْتَجَاد من فَعَلَات الأَجْوَاد : همان‌طور که از نام کتاب هم بر می‌آید این اثر در فضیلت جود و سخاوت و حاوی داستان‌هایی از کردار و رفتار انسان‌های سخاوتمند است (تنوخی، ۲۰۰۵: ۱۰)

۴. دیوان شعر که گویا از دیوان شعر پدرش حجیم‌تر بوده است (طهرانی، بی‌تا: ۱۵).

۵. عنوان الحکمه و البیان: این فقره را مستشرق معروف مارگلیوث در مقدمه انگلیسی خود بر چاپ اول «نشوار المحاضره» آورده است و آن را مجموعه‌ای از نقل قول‌های حکمت‌آمیز می‌داند که نسخه خطی آن در کتابخانه بادلیان موجود است (تنوخی، ۱۹۷۸: ۴۸).

قاضی ابوعلی در محرم سال ۳۸۴ق. در بصره وفات یافت (خطیب بغدادی، ۲۰۰۲: ۱۹۹). دو اثر مهم او «نشوار المحاضره» و «الفرج بعد الشده» هستند که در ادامه مورد بررسی قرار می‌گیرند

نشوار المحاضره

نشوار المحاضره را می‌توان مهم‌ترین و مفصل‌ترین اثر قاضی ابوعلی تنوخی به شمار آورد. این کتاب که حاوی داستان‌ها و حکایات فراوانی است که در خلال روایات آنها نکات فراوان و مهمی در شناخت زندگی خاندان تنوخی و همچنین گوشه‌هایی از تاریخ قضاوت منعکس می‌گردد. آنچه این اثر را بیشتر شایسته بررسی و تحقیق می‌کند، بدیع و نو بودن حکایاتی است که تنوخی آنها را روایت می‌کند؛ چه به شهادت دیده‌ها و شنیده‌های خودش این حکایات را به طور مستقیم از بزرگان، قضات، شعرا و ادبای وقت شنیده است و پیش از او هیچ‌کس کمر همت به ثبت این حکایات نبسته است و او برای اولین بار به حفظ و ضبط این حکایات پرداخته است و با یک واسطه از دهان بزرگان نقل کرده است. قاضی تنوخی به واسطه جایگاه ویژه خود و پدرش به‌عنوان قضات وقت و رفت‌وآمد با بزرگان درباری خلفای معاصر خود، با افراد مهم و صاحب‌رتبه‌ای در ارتباط بودند که این امر نیز می‌تواند اهمیت روایات این کتاب را دوچندان کند (تنوخی، ۱۹۹۵: ۱).

تنوخی هدف از نگارش این حکایات را حفظ آنها در برابر گذر زمان و اختلاط آنها با مطالب نادرست و غیرموثق می‌داند و چنین بیان می‌کند که اگر او این قصه‌ها را جمع‌آوری و ثبت نمی‌کرد، به واسطه درگذشت بسیاری از اصحاب این حکایات و مطلعان آنها، به مرور زمان و برای همیشه فراموش می‌شدند و یا اگر هم بخشی از آنها باقی می‌ماند چیزی جز شیری بی‌یال و دم و اشکم نبود (تنوخی، ۱۹۹۵: ۸).

پیش از ورود به بحث در مورد محتوای کتاب و بررسی برخی از قصه‌های آن، لازم است در ابتدا کلامی در وجه‌تسمیه «نشوار المحاضره» نیز گفته شود. نشوار به معنای کلام نیکو و زیباست و در اصطلاح وقتی گفته می‌شود: «انّ لفلانٍ نشواراً حسناً...» یعنی او کلامی زیبا و نیکو دارد (تنوخی، ۱۹۹۵: ۱۰). برخی نیز واژه غریب نشوار را در «نشوار المحاضره» همان نشخوار فارسی دانسته و سخن نیکو گفتن و تکرار آن را با نشخوار غذا مقایسه کرده‌اند (آذرنوش، ۱۳۸۶: ۶۱). چون نشوار در واقع معرب همان نشخوار فارسی است و در فرهنگ‌های لغت ضبط شده است (جوهری، ۱۹۷۹: ۸۷۸) و همچنین در بیستی از کتاب نصاب الصبیان ابونصر فراهی نیز به آن اشاره شده است:

قَضِیمِ دَانِ جُو خَر، مَعْلَفِ آخُور و آریّ چه است؟ اخیه و نشوار و جرّه دان نشخوار

(تنوخی، ۱۲۷۴: ۱۳)

تنوخی کتاب خود را در مدت بیست سال و در یازده مجلد تهیه کرده است (تنوخی، ۱۹۹۵: ۱)، اما او کتاب مفصل خود را هیچ‌گونه تبویب و تقسیم‌بندی نکرده و به ذکر یک مقدمه نسبتاً کوتاه اکتفا کرده و بلافاصله و بدون ترتیبی خاص به قصه‌گویی و نقل روایات تاریخی می‌پردازد. از کتاب مفصل تنوخی بخش‌های زیادی از بین رفته و مقداری که به صورت ساخته و پرداخته به ما رسیده متجاوز از سه مجلد نیست. محقق و مصحح فاضل کتاب، عبود شالچی که برای بار اول کتاب را در سال ۱۹۷۲م. در هشت مجلد در لبنان چاپ کرده است، با مراجعه به منابع تاریخی و ادبی بسیار، تلاش کرده تا بتواند بخش‌های مفقودشده یا از بین رفته «نشوار المحاضره» را بیابد و به‌عنوان مستدرکی آن را در ادامه مجلدات موجود از «نشوار المحاضره» قرار دهد. او ماحصل تلاش خود را در پنج مجلد و در ادامه سه مجلد که حاوی بخش‌های اصلی هستند آورده است و در این راه زحمات بسیاری را متحمل شده که شایسته تحسین است. اتکای این مقاله در بیان قصص و حکایات بر همین سه مجلد اول و اصلی است، اما به مجلدات چهارم تا هشتم نیز توجهاتی شده است. کتاب تنوخی از جنبه‌ها و وجوه مختلف، مطالعات بیشتر و موسّعی را می‌طلبد. آنچه در این یادداشت بر آن تمرکز شده است، نخست شناخت بهتر زندگی تنوخی و خاندان او از خلال محتوای حکایات اوست و دوم و مهم‌تر از همه بیان چند حکایت که متضمن دلالت‌های حقوقی هستند و می‌توانند به‌عنوان برگی از تاریخ قضاوت و رفتار قضات عادل شایسته تنبیه و توجه باشند. وجوه مطالعاتی دیگر این کتاب از جمله وجه لغوی،

ادبی، اجتماعی، تاریخی و غیره خارج از بحث این مقاله است و صرفاً وجه حقوقی و قضایی کتاب مورد بررسی قرار گرفته است.

تنوخی در ابتدای کتاب خود داستانی آموزنده و شیرین را از رفتار و کردار یکی از قضات مهم آن دوران و توجه او به شأن و جایگاه قضاوت حکایت می‌کند. عنوان قصه «حکایتی از وقار قاضی ابوجعفر بن بهلول تنوخی» است و خود قصه چنین است: «[قاضی] ابوالحسن بن ابی‌طالب بن ابی‌جعفر بن بهلول [تنوخی] برایم تعریف کرد که کودک بودم که نزد پدر بزرگم می‌رفتم و بازی می‌کردم و او بر سرم فریاد می‌کشید. هرگز نزد او نرفتم درحالی‌که مکشوف الرأس بود و کلاه بر سر نداشت مگر آنکه از پشت بالش خود قَلَنْسُوه^۱ اش را بر می‌داشت، بر سر می‌گذاشت و سپس با وقار و متانت می‌نشست و من در آن موقع حدوداً ده‌ساله بودم. وقتی که از نزد او می‌رفتم و دور می‌شدم آن را از سر خود بر می‌داشت.» (تنوخی، ۱۹۹۵: ۴۷)

این حکایت در عین کوتاهی و اجمال حاوی نکات مهمی است که از اهمیت و شأن والای قضاوت حکایت می‌کند. اولاً راوی داستان خود قاضی است و آن را شخصاً برای قاضی تنوخی نقل کرده است. قاضی مذکور ابوالحسن تنوخی نوه قاضی ابوجعفر تنوخی است. دوم اینکه زمان خاطره به دوران کودکی قاضی ابوالحسن بر می‌گردد. او بیان می‌کند که هرگز نزد پدر بزرگش که قاضی مهمی بود نرفت الا زمانی که او قَلَنْسُوه بر سر داشت و هرگاه او بدون کلاه نشسته بود و به حضورش می‌رفت، بر سر نوه‌اش فریاد می‌کشید و او را دور می‌کرد تا موقعی که بتواند کلاهش را بر سر بگذارد. در واقع او دون شأن یک قاضی می‌دانست که حتی در حضور کودکی ده‌ساله بدون کلاه بنشیند. تا همین اواخر نیز حتی در میان ایرانیان نیز حضور در جامعه بدون کلاه خلاف شئون جامعه و شخصیت اشخاص بود و همچنین کلاه از سر برداشتن نشانه‌ای از ادب و احترام محسوب می‌شد. به‌رحال قاضی ابوجعفر تنوخی قضاوت را چنان شایسته احترام می‌داند که حاضر نیست حتی به‌اندازه سر موئی از قدر و ارزش آن فرو بکاهد و خود را در منصب قاضی و به‌عنوان متصدی جایگاه قضاوت چنان عالی‌رتبه و والا مرتبه می‌داند که حتی حاضر نیست در برابر کودکی آن ابهت و احترام را خدشه‌دار کند. این خود نشانگر جایگاه قضاوت در میان قضات

۱. از پوشیدنی‌های معروفی که بر سر می‌گذارند؛ قَلَنْسُوه گویا از البسه و کلاه‌های مختص قضات بوده است.

اسلامی و در جامعه اسلامی است و نباید به هیچ‌عنوان نادیده گرفته شود. تنوخی در حکایتی دیگر از رفتار جوانمردانه و سخاوتمندانه یکی دیگر از قضات معروف وقت حکایت می‌کند. تنوخی روایت می‌کند: «ابو احمد بن ابی ورد از قول پدرش که از دوستان خاص قاضی ابو عمر بود نقل می‌کرد که شخصی نامه‌ای را از طرف قاضی ابو عمر خطاب به ابوالقاسم بن حواری جعل کرد تا او را به شغل خود بازگرداند. آن شخص با نامه به نزد ابوالقاسم رفت. [ابوالقاسم] آن نامه را گرفت و آن شخص منتظر جواب نامه نشست. از قضا من و قاضی ابو عمر نزد ابوالقاسم رفتیم تا به او سلامی کنیم. [وقتی که] داخل شدیم قاضی نامه‌ای نزد ابوالقاسم دید که خطش به خط او شباهت داشت. از شدت ناراحتی سکوت کرد و منتظر آگاهی از ماجرا بود. قاضی ابو عمر در وقار، فضل و استواری ضرب‌المثل بود. ابن حواری متوجه شد و نامه را در دست قاضی دید و گفت نامه همین الان رسید و من آنچه را در مورد آن مرد خواسته‌ای انجام می‌دهم. قاضی تشکر کرد و با او طوری سخن گفت که متوجه حقیقت امر نشود چون او تواناترین مردم در بیان مطالبی بود که محتمل بیش از یک معنا بودند و نیاز به تفسیر داشتند و این از پرهیز و زیرکی او بود.

قاضی مرد را به حضور خواست؛ او را آوردند درحالی که رنگش پریده بود. ابن حواری به او گفت: آیا تو رساننده نامه هستی؟ گفت: بلی. ابن حواری جواب داد: قاضی وعده بازگشت تو به شغل و احسان به تو را داده است. مدتی با هم سخن گفتند تا قاضی برخاست و پوشیده به من گفت: او را نزد من بیاور. با او به نزد قاضی رفتم درحالی که تنها منتظر ما بود. قاضی گفت: وای بر تو! آیا خط مرا جعل می‌کنی؟ درحالی که من حاکم و حکم من در حق مال، ناموس و جان مردم جاری است؟ اگر حقیقت را به ابوالقاسم می‌گفتم و مجازات می‌کرد چه چیزی تو را [از این واقعه] حفظ می‌کرد؟ مرد گریه کرد و گفت ای قاضی به خدا هیچ چیز جز ناداری و فقر مرا به این کار و نداشتن و من به کرم تو اطمینان داشتم که این کار را کردم و این درخواست مبتنی بر حکم و شهادتی نبود و فکر کردم که این امر بر تو پوشیده می‌ماند و من بدون آنکه ضرری به تو برسد سود می‌برم.

قاضی گفت تو را به خدا سوگند فقر تو را مجبور به این کار کرد؟ گفت به خدا سوگند، بلی. قاضی گریست و خادمش را فرستاد و مدتی غایب بود تا با همیانی حاوی

صد دینار و پارچه‌ای که در آن جامه بود بازگشت و آن را به مرد داد. قاضی گفت این را بگیر و من به ابوالقاسم در مورد کازت تأکید می‌کنم، اما باید سوگند بخوری که دیگر هرگز خط مرا جعل نکنی. مرد سوگند خورد و رفت. ماه‌ها بعد درحالی که بر مرکبی خوب سوار بود و لباسی فاخر به تن داشت به نزد قاضی آمد و به تشکر از قاضی و دعا کردن او پرداخت حال آنکه قاضی او را نشناخته بود. قاضی گفت برای چه تشکر می‌کنی؟ گفت من صاحب آن نامه‌ام؛ تو از مال خود به من دادی و جاه و مقام را بازگرداندی و ابوالقاسم از آن روز مرا به کارم برگردانده است. من به این جایگاه رسیدم و همیشه برای تو دعا می‌کنم. قاضی خدا را بر این حسن توفیق شکر کرد.» (تنوخی، ۱۹۹۵: ۶۰).

این حکایت که تنبه‌آمیز و خواندنی و درعین حال تکان‌دهنده است، مبین اهمیت و نقش قاضی در جامعه می‌باشد. قاضی ابوعمر در این واقعه با سعه صدر و سخاوت خود به طور هم‌زمان هم گرهی از مشکل یکی از اعضای جامعه باز کرده و هم به او درس عبرتی داده است. در واقع قاضی با رفتار و کردار خود او را متوجه کار زشت خود کرده و با تسلطی که بر رفتار خود داشته یادکردی خیر از خود بر جا گذاشته است. این حکایت پندآمیز حاوی این نکته مهم است که رفتار و شخصیت نیک قاضی چطور می‌تواند بر جامعه و افراد آن تأثیر بگذارد. قاضی تنها برای قضاوت و صدور حکم نیست، بلکه او رسالتی فراتر از این امور دارد. او از چنان جایگاهی در جامعه برخوردار است که می‌تواند گره‌گشای مشکلات بسیاری باشد. عمل قاضی ابوعمر در این فقره نیز حجت حقوقی دارد چراکه درخواست آن مرد متضمن تزییح حق شخص ثالث یا ضرر به اشخاص دیگر نبوده و چنان‌که خودش نیز اشاره کرده، بر پایه شهادت شهود و سوگندی نبوده که حاوی دروغ و کذب باشد. ضمن آنکه قاضی با رفتار خود آن مرد را به اقرار به گناه واداشته و سپس او را وادار به سوگند به عدم انجام فعل حرام در آینده و در واقع توبه کرده است.

یکی دیگر از حکایات بسیار جالب و مهمی که در ادامه در این کتاب نقل شده است به‌واسطه دارا بودن وجهی اخلاقی دارای قدر و ارزش بسیاری است؛ در بخش اصلی این روایت می‌خوانیم: «ابوالحسین بن عیاش قاضی از قول شخصی نقل کرد که با ابوخازم قاضی در راهی می‌رفتیم که مردی پدیدار شد و گفت ای قاضی خدا جزای خیر به تو دهد که فلانی را عهده‌دار منصب قضاوت در شهر ما کردی و او مردی عفیف است. قاضی

ابوخازم بر سر او فریاد کشید و گفت ساکت شو، خدا تو را ببخشد. می‌گویی قاضی عقیف است؟! این از صفات روسای شرطه^۱ است نه قضات، قاضی مافوق عفت است. سپس ما به راه افتادیم و قاضی مدتی خشمگین و ساکت بود. گفتم شما را چه شده است؟ گفت گمان نمی‌کردم که در زمان زندگی خود چنین سخنی را بشنوم، اما زمانه فاسد گشته و قضاوت باطل شده...» (تنوخی، ۱۹۹۵: ۲۳۹)

آنچه در حکایت فوق کمال اهمیت را دارد دیدگاه قاضی ابوخازم است که قاضی و جایگاه او را مافوق یکی از مهمترین صفات و شرایط لازم برای قضاوت یعنی عقیف بودن می‌داند؛ در واقع او قاضی را به‌عنوان شخصی که در میان مردم حکم می‌کند و حکم او در جان، مال و ناموس مردم جاری است، مافوق عفت می‌داند. در واقع اینکه قاضی عقیف و پاکدامن باشد امری در خور تعجب نیست، چراکه قاضی باید موجودی ورای پاکدامنی باشد و اصلاً گمانی جز پاکدامن بودن در شخصی چون قاضی راه ندارد. این تعبیر و این دیدگاه منصب قضاوت را به اعلا درجه شئون اجتماعی می‌رساند و به‌هیچ‌عنوان این اجازه را نمی‌دهد که شان قاضی را از آنچه شایسته آن است تنزل بدهیم و مقام او را فرو بکاهیم. جالب اینکه قاضی ابوخازم زمانه را فاسد می‌داند و طرز تلقی مردم از جایگاه قضات و صفات ایشان را ناشی از فساد دوران و تقلیل یافتن قدر و ارج قضاوت و کوتاهی اندیشه مردم می‌داند که در خور تأمل است.

در یکی دیگر از حکایات طولانی همین کتاب نیز در مورد علو همت ابوجعفر محمد بن منصور قاضی آمده است که بعد از ورود به شهر محل خدمتش در نواحی اهواز، درخواست برخی از اهالی و دوستان را برای اقامت در منزل ایشان پذیرفت و گفت: «قاضی مجاز نیست که نزد کسی منزل کند» و تنها وقتی حاضر به اقامت در منزل یکی از ایشان شد که خانه را برای او کاملاً تخلیه کردند (تنوخی، ۱۹۹۵: ۱۰). قاضی نباید از کسی هدیه قبول کند چراکه می‌تواند شائبه رشوه داشته باشد و یا بعدها بر احکام او تأثیر بگذارد و این موضوع با بی‌طرفی قاضی منافات دارد.

در حکایتی دیگر که عنوان «حرمت قضاوت در عهد عباسی» است چنین آمده است که روزی قاضی محمد بن منصور در مسجد جامع در بازار اهواز مشغول قضاوت بود که

۱. شرطه‌ها مسئول برقراری امنیت در شهرها و بلاد بودند.

۲. در اینجا به معنی احترام و ارجمندی است.

عامل اهواز از آنجا گذر کرد. وقتی ازدحام مردم را دید، پرسید چه خبر است؟ گفتند قاضی است. پرسید همه برای ابوجعفر آمده‌اند؟ واقعه به گوش قاضی رسید، به منزل رفت و نامه‌ای به سلطان نوشت که عامل اهواز مرا در حضور مردم فقط با کنیه و بدون گفتن لقبم یاد کرده است و این باعث لکه‌دار شدن تشریفی می‌شود که قاضی بر من پوشانده است. پس امر سلطان به تنبیه عامل اهواز و زدن هزار تازیانه در مسجد اهواز بر او صادر شد. عامل با لطایف‌الحیل و سختی بسیار توانست از قاضی عذرخواهی بکند تا او را ببخشاید (تنوخی، ۱۹۹۵: ۲۳). در این حکایت شاهد این مسئله هستیم که یاد کردن قاضی بدون لقب و تنها با کنیه او در میان مردم می‌تواند توهین به او تلقی شود. در واقع جایگاه قاضی چنان والا است که حتی شخص صاحب‌مقامی چون عامل شهر نباید کاری کند که باعث خدشه‌دار شدن عظمت و ابهت جایگاه قضاوت و شخص قاضی شود.

در حکایت جالب دیگری در مورد قاضی عثمان بن طلحه نقل شده است که او صاحب نعمت و شخص بلندمرتبه‌ای بود و در زمان مهدی فرزند منصور عباسی قضاوت مدینه معظمه را بر عهده داشت. هرگز بابت قضاوت حقوقی دریافت نمی‌کرد و در واقع از قضاوت ارتزاق نمی‌کرد. وقتی از او در این مورد پرسیده بودند، گفته بود که اکراه دارم از قضاوت ارتزاق کنم چون می‌ترسم ارتزاق از این راه، مرا [به طمع دریافت حقوق و مستمری] شیفته و مفتون قضاوت بکند (تنوخی، ۱۹۹۵: ۱۸۴).

در حکایتی دیگر سلامت نفس قاضی علی بن ظبیان و عدالت او تا بدانجا پیش می‌رود که حاضر نیست در برابر خصوم و اصحاب دعوا بر حصیر و بوریا بنشیند و به نشستن بر گسترده‌ای ساده‌ای که دو طرف دعوا بر آن نشسته‌اند اکتفا می‌کند و به قول خودش از نشستن بر بوریا حیا می‌کند (تنوخی، ۱۹۹۵: ۱۹۰). این‌گونه رعایت عدالت و جوانمردی از قاضی که بایستی تجسم عدالت در جامعه باشد ستودنی است.

حکایات کتاب خواندنی «نشوار المحاضره» در اینجا به پایان نمی‌رسد، بیشتر تلاش شد تا زبده‌ای از مهمترین حکایات این کتاب که دلالتی حقوقی و قضایی دارند بازنمایی گردد تا به فهم بهتر تاریخ قضاوت و اخلاق و کردار قضات آن دوران دست یافت

الفرج بعد الشدة

۱۵۳ قصه از ۴۱۹ قصه‌ای که تنوخی در این کتاب حکایت کرده از کتب دیگر نقل شده است و او بر این مقدار، شنیده‌ها و دانسته‌های خود را نیز افزوده است (تنوخی، ۱۹۷۸: ۵). عبود شالجبی ضمن تصحیح و نگارش، مقدمه‌ای محققانه بر این اثر تنوخی نوشته است و آن را در پنج مجلد چاپ کرده است. تنوخی در مقدمه اثر خود زندگی انسان‌ها را دایره بین خیر و شر و در واقع دارای شدت و فرج می‌داند. لذا کتاب خود را با نظر داشت این موضوع طوری تصنیف کرده است که حاوی حکایاتی از جنس شدت و فرج باشد که در آن انسان‌ها با پشت سر گذاشتن شدايد و محنت‌های زندگی و با صبر و توکل به آسودگی و فرج دست پیدا می‌کنند (تنوخی، ۱۹۷۸: ۵۲).

کتاب تنوخی اولین اثر در این زمینه یعنی در موضوع شدت و فرج نیست و در واقع فضل تقدم با او نیست، بلکه او چنانکه خودش نقل می‌کند با در دست داشتن سه اثر حول همین موضوع به نگارش کتاب خود پرداخته و از آن سه تصنیف نیز به‌عنوان الگو و سرمشق استفاده کرده است. اولین آنها کتاب ابوالحسن علی بن محمد مدائنی است که نام آن «کتاب الفرج بعد الشده و الضيقه» بوده و تنوخی آن را مختصر و نیکو می‌داند و آن را فتح بابی در نگارش این‌گونه آثار تلقی می‌کند. همچنین او از کتاب ابوبکر ابن ابی دنیا به نام «کتاب الفرج بعد الشده» نام می‌برد که غالب آن، احادیث نبی اکرم (ص) و اخباری از صحابه و تابعین بوده و مابقی آن نیز در ذکر احادیثی در مورد دعا و صبر می‌باشد. در آخر نیز از کتاب قاضی ابوالحسین عمر بن قاضی محمد بن قاضی یوسف ازدی با نام «الفرج بعد الشده» نام می‌برد که اکثراً از کتاب مدائنی گرفته شده و برخی اخبار و مطالب دیگر را نیز بر آن افزوده است (تنوخی، ۱۹۷۸: ۵۳).

تنوخی قصد خود را ایجاز و اختصار می‌داند و بعد از ذکر مقدمه‌ای به بیان ابواب کتاب خود می‌پردازد. او کتاب خود را مشتمل بر یک مقدمه و چهارده باب می‌داند و پس از ذکر اسامی ابواب مختلف کتاب به بیان مطالب خود می‌پردازد (تنوخی، ۱۹۷۸: ۵۵). این اثر را می‌توان نسخه‌ای کوچک شده از «نشوار المحاضره» البته با موضوعی خاص دانست و برخی از قصصی را که تنوخی در «نشوار المحاضره» ذکر کرده را می‌توان عیناً در این کتاب نیز یافت. گویا برای اولین بار سدیدالدین محمد عوفی، صاحب کتب معروف «الالباب» و «جوامع الحکایات» آن را به فارسی برگردانده و خود او در باب هفتم از قسم چهارم جوامع الحکایات در این باب گفته است: «و قاضی محسن تنوخی کتاب الفرج بعد

الشدّه را تألیف کرده است اندرین معنی و آن کتابی مرغوب است و مؤلف [یعنی عوفی] آن کتاب را به لغت پارسی ترجمه کرده است و بیشتر حکایات در این مجموع مسطور است.» (دهستانی، ۱۳۵۵: سیزده). اما آنچه از ترجمه‌های این کتاب به چاپ رسیده است، ترجمه‌ای از حسین بن اسعد دهستانی در قرن هفتم هجری (بین سال‌های ۶۶۰-۶۵۱ق.) با نام «جامع الحکایات» است. گویا دهستانی زمانی منشی مخصوص عزالدین بن طاهر زنگی فریومدی بوده است که از جانب امیرارغون به حکمرانی خراسان منصوب شده بود و دهستانی این کتاب را ترجمه و به وی اهدا کرده است. به‌رحال در تقدم و تأخر ترجمه دهستانی بر ترجمه عوفی اختلاف است و مشخص نیست کدام‌یک بر دیگری تقدم دارد و برخی حتی دهستانی را به انتحال ترجمه عوفی متهم کرده‌اند (دهستانی، ۱۳۵۵).

قاضی ابوالقاسم علی بن محسن بن علی تنوخی

قاضی ابوالقاسم علی بن محسن فرزند قاضی ابوعلی تنوخی و نوه قاضی ابوالقاسم علی بن محمد تنوخی بود. او هم کنیه و هم نام پدر بزرگ خود بود و این امر سبب شده است که برخی از زندگینامه‌نویسان مطالب و حکایات مربوط به این دو شخص را با یکدیگر اشتباه و اختلاط کنند. علی بن محسن در سال ۳۵۶ق. (خطیب بغدادی، ۲۰۰۲: ۶۰۴) در بصره متولد شد. قاضی ابوالقاسم از افراد متعددی سماع حدیث کرد و اولین سماع حدیث او را در سال ۳۷۰ق. ذکر کرده‌اند (ابن جوزی، همان: ۳۵۳)

خطیب بغدادی روایات و حکایات بسیاری را از او نقل کرده است. قاضی ابوالقاسم او از علما و ادبای درجه اول از علمای معتزلی به شمار می‌آمد. برخی مذهب او را واضح‌تر و روشن‌تر از پدر و جدش دانسته و تشیع او را مسلم می‌دانند (ابن عماد حنبلی، ۱۹۸۹: ۲۰۴). او از علما و ادبای درجه اول محسوب می‌شد و احتیاط و صداقت او را ستوده‌اند. شهادت قاضی علی بن محسن از زمان جوانی نزد حاکمان و قضات مقبول بود. او قضاوت برخی نواحی از جمله مدائن، آذربایجان، درزیجان، بردان و کرمانشاه را بر عهده داشت. با بزرگان بسیاری از جمله سید مرتضی علم الهدی، ابوالعلائی معری و خطیب تبریزی هم‌نشین بود و از نزدیکان و دوستان خاص این دو بزرگ به حساب می‌آمد. برخی او را شاگرد سید مرتضی علم الهدی دانسته‌اند (طهرانی و منزوی، بی‌تا: ۱۶۲).

در مورد تألیفات قاضی ابوالقاسم، شمار متعددی ذکر شده است. از جمله تألیفات او کتابی تحت عنوان «الطّوالات» و همچنین دیوان شعر نقل شده است (ذهبی، ۲۰۰۶: ۲۶۷).

او انسانی ظریف، نکته‌سنج و حاضر جواب بود و از لطایف و ظرایف او حکایت‌های شیرینی نقل کرده‌اند. او در محرم سال ۴۴۷ وفات یافت و در درب التّل دفن شد و خطیب بغدادی بر پیکر او نماز خواند (زرکلی، ۲۰۰۲: ۳۲۳). در کهنسالی و بین سال‌های ۴۴۱ تا ۴۴۳ ق. از او فرزندی به نام ابوالحسن محمد بن علی تنوخی به دنیا آمد که در شوال سال ۴۹۴ درگذشت و با درگذشت او نسل قاضی تنوخی ادامه پیدا نکرد (ابن اثیر، همان: ۴۵۲)

نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر با تمرکز بر خاندان قاضی تنوخی، به‌ویژه قاضی ابوعلی تنوخی، کوشیده است تا با رویکردی تحلیلی و تاریخی، پیوند میان تاریخ قضاوت، اخلاق قضات و فرهنگ حقوقی در تمدن اسلامی - ایرانی را بازنمایی کند. یافته‌های این تحقیق نشان می‌دهد که سه نسل از این خاندان، نه‌تنها در منصب قضاوت بلکه در شکل‌دهی به اندیشه و منش قضایی دوران عباسی و شهرهای ایرانی‌نشین نقش برجسته‌ای ایفا کردند. از خلال آثار مهم ابوعلی تنوخی، به‌ویژه نشوار المحاضر و الفرج بعد الشده، می‌توان دریافت که او در کنار روایت تاریخ و ادب، به تبیین بنیادهای اخلاقی و رفتاری قاضی پرداخته و نوعی «فقه اخلاق قضاوت» را بنیان نهاده است.

قاضی تنوخی، قضاوت را صرفاً حرفه‌ای اداری نمی‌دانست، بلکه آن را رسالتی اخلاقی و الهی تلقی می‌کرد. حکایات او از قضات پارسا و عادل، نشانگر درکی عمیق از عدالت به‌مثابه جوهر ایمان و بنیان نظم اجتماعی است. در این چارچوب، اخلاق قاضی نه امری فردی، بلکه سازنده اعتماد عمومی و سلامت دستگاه قضا محسوب می‌شود. یافته‌ها همچنین حاکی از آن است که رفتار قضات در روایت‌های تنوخی، بازتابی از تعامل میان ارزش‌های اسلامی و سنت‌های ایرانی عدالت‌محور است؛ به‌گونه‌ای که شأن قضاوت به‌عنوان مقامی فراتر از قدرت دنیوی، در فرهنگ ایرانی - اسلامی تثبیت می‌شود.

از منظر مبانی نظری، این پژوهش با تکیه بر روش تحلیل تاریخی، اثبات می‌کند که آثار تنوخی نمونه‌ای از گذار از روایت تاریخی به تحلیل حقوقی‌اند؛ یعنی تاریخ در خدمت تبیین مفاهیم عدالت، مسئولیت و انسان‌دوستی در قضاوت قرار می‌گیرد. از این‌رو، دستاورد پژوهش نه‌تنها شناخت یکی از مهمترین خاندان‌های قضایی دوران اسلامی است، بلکه گامی در جهت بازسازی تاریخ اندیشه حقوقی در ایران به شمار می‌آید.

نتایج این تحقیق در عرصه ایران‌شناسی نیز واجد اهمیت است، زیرا نشان می‌دهد چگونه سنت‌های فرهنگی ایران، در دل ساختار خلافت عباسی، به اخلاق قضاوت و مبانی عدالت دینی شکل بخشیدند. از این رهگذر، آثار تنوخی را می‌توان پلی دانست میان تاریخ قضاوت اسلامی و روح عدالت ایرانی؛ پلی که بازخوانی آن می‌تواند به بازسازی هویت حقوقی و اخلاقی ایران در مطالعات تاریخی و فرهنگی یاری رساند.

منابع

- آذرنوش، آذرتاش (۱۳۸۶). *امواژه‌های فارسی در نشوار المحاضره تنوخی (قرن چهارم) به قیاس* و *امواژه‌های کهن‌تر*. نامه فرهنگستان، ۹ (۴): صص ۴۸-۶۷.
- ابن اثیر (بی‌تا). *الکامل فی التاریخ*. ریاض: بیت الافکار الدولیه.
- ابن تغری بردی (۱۹۷۰). *نجوم الزاهره فی ملوک مصر و القاهره*. بی‌جا: الهیئه المصریه العامه للتالیف و النشر.
- ابن جوزی (۱۹۹۵). *المنتظم*. بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ابن خلکان (بی‌تا). *وفیات الاعیان*. بیروت: دار صادر.
- ابن کثیر (۱۹۹۷). *البدایه و النهایه*. قاهره: مرکز البحوث و و الدراسات العربیه و الاسلامیه بدار هجر.
- امینی، عبدالحسین (۱۹۹۴). *الغدیر*. بیروت: موسسه الاعلمی للمطبوعات.
- تنوخی، ابوعلی (۱۹۷۸). *الفرج بعد الشده*. (شالچی، عبود). بیروت: دار صادر.
- تنوخی، ابوعلی (۲۰۰۵). *المستجد من فعالات الاجواد*. (کردعلی، محمد). بیروت: دارالکتب العلمیه.
- تنوخی، ابوعلی (۱۹۹۵). *نشوار المحاضره*. بیروت: دار صادر.
- ثعالبی، ابومنصور (۱۹۸۳). *یتیمه الدهر*. بیروت: دارالکتب العلمیه.
- جوهری، اسماعیل (۱۹۷۹). *الصّحاح تاج اللغه*. بیروت: دارالعلم للملایین.
- حاجی خلیفه (بی‌تا). *کشف الظنون*. بیروت: دار الحیاء التراث العربی.
- حموی، یاقوت (۱۹۹۳). *معجم الادباء*. بیروت: دار الغرب الاسلامی.
- حنبلی، ابن عماد (۱۹۸۹). *شذرات الذهب*. بیروت: دار ابن کثیر.
- خطیب بغدادی (۲۰۰۲). *تاریخ بغداد*. بیروت: دارالغرب الاسلامی.
- دهستانی، حسین بن اسعد (۱۳۵۵). *ترجمه فرج بعد از شدت*. (حاکمی، اسماعیل). تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران

- ذهبی، شمس‌الدین (۲۰۰۶). سیر اعلام النبلاء. قاهره: دارالحدیث.
- زرکلی، خیرالدین (۲۰۰۲). الاعلام. بیروت: دارالعلم للملایین.
- سمعانی، عبدالکریم (۱۹۸۰). الانساب. قاهره: مکتبه ابن تیمیه.
- شوشتری، سید نورالله (۱۲۶۸). مجالس المومنین. طهران: کارخانه میرباقر طهرانی.
- طباطبایی، سمیه سادات (۱۳۹۸). دوبار که بغ بانویی در پیکر عروسک؛ بازجست آیینی نمایشی در کتاب نشوار المحاضره تنوخی. دوماهنامه فرهنگ و ادبیات عامه، ۷ (۲۷): صص ۱۳۷-۱۱۲.
- طهرانی، آقابزرگ (۱۹۸۳). الذریعه الی تصانیف الشیعه. بیروت: دارالاضواء.
- طهرانی، آقابزرگ و علی نقی منزوی (بی تا). طبقات اعلام الشیعه. طهران: اسماعیلیان.
- فراهی، ابونصر (۱۳۷۴). نصاب الصبیان. (حسن زاده‌ی آملی، حسن). تهران: اسلامیه.
- محمودآبادی سید اصغر، فروغی ابری، اصغر و شیرکش هشتم (۱۳۹۱). روش شناسی تاریخی تنوخی در تألیف کتاب نشوار المحاضره و اخبار المذاکره. نشریه پژوهش‌های تاریخی دانشگاه اصفهان، ۴ (۱۴)، صص ۱۴-۱.
- مسعودی، ابوالحسن (۲۰۰۵). مروج الذهب و معادن الجواهر. بیروت: مکتبه العصریه.
- مسعودی، ابوالحسن (۱۳۸۲). مروج الذهب و معادن الجواهر. (پاینده، ابوالقاسم) تهران: علمی و فرهنگی
- مدرس تبریزی (بی تا). ریحانه الادب. تبریز: چاپخانه شفق.